

فی نظم منظم

۲ روایت از تولد «اسفند»

دانش اقباشاوی

۱ جنگ تمام شد و من آن زمان ۱۰ ساله بودم؛ عمویم آن سال و قبل از بازگشت به اصفهان زودتر به‌دنبال من آمد و با هم به جنوب رفتم، منطقه‌ها را با موتور تریل نشان می‌داد، شروع کرد به صحبت با من که ما زمان جنگ به عراق می‌رفتیم و اطلاعات می‌آوردیم، باور نمی‌کردم، چرا که رفتن به عراق یکی از موضوعات غیرممکن بود. عمویم شوخ‌طبع بود و شر و شور خاصی داشت. روزی دیدم در وسایلش مدال وجود دارد و متوجه شدم او راننده نبود، بلکه از نیروهای شناسایی بود و به او می‌گفتند «همر» به‌معنای ببر. بزرگ شدم به سینمای جوان آبادان رفتم. فیلم کوتاه ساختیم و بعدها دستتیار کارگردان شدم؛ در فیلم‌های به رنگ ارغوان، دونل و رستاخیز آموختم، مسیر ساخت را یاد گرفتم و افراد زیادی را دیدم. همیشه همه توصیه می‌کردند که چون بچه جنگ هستی، فیلم جنگی بساز و می‌گفتم ضرورتی ندارد. تا فروردین ۸۶ که خوابی دیدم، خواب ۴ نفر از همان سپاهایی بودم که در کودکی دیده بودمشان و من هم در خوابم کودک بودم، آن طرف‌تر زنی عرب مویه و سینه‌زنی می‌کرد. همانطور که در سنگر آنفر را دیدم بازگشتم، این‌بار دیدم که سرزندارند و از گردن‌هایشان خون فواره می‌کرد، وقتی از خواب پریدم دیدم پهنای صورتم خیس است و همان‌جا به ریفی زنگ زدم و گفتم خواب دیده‌ام و اینکه چرا به دوران کودکی رفتم و این افراد را دیدم. آن موقع ۴ فروردین ۸۶ بود. ماجرا تمام شد، به سراغ «تاج محل» رفتم، با کریم نیکونظر چند فیلمنامه نوشتم و قرار شد آنها را بسازیم که یکی از آنها فیلم «۵۷» بود، اما پروانه ساخت گرفت اما پول نبود و منقضی شد. در این میان یک آلبیوود از «هیپات» را ساختیم و باز هم حیب ایل بیگی گفت که فیلم جنگی بساز و می‌گفتم ضرورتی ندارد.

۲ زمستان ۱۴۰۰ بود؛ با چند دوست نوسنده و فیلمساز نشسته بودیم از ساخت فیلم و طرح و ایده‌هایم گفتیم؛ یکی از دوستان قصه فیلم جنگی تعریف می‌کرد که باز هم گفت چرا فیلم جنگی نمی‌سازی؛ آن زمان درگیر چند فیلم اجتماعی بودم، گفت برای فیلم اجتماعی فیلمساز زیاد است اما برای فیلم جنگی کسی را نداریم. معتقد بودم که من تجربه زیستی در جنگ را دارم. فرهای همان روز به شوهر عم‌ام زنگ زدم، دیگر عمویم در قید حیات نبود. از او درباره علی هاشمی پرسیدم و کلی درباره‌اش گفتم و از نیوغ و هوشش تعریف کرد. ناگهان گفتم تو خودت هم که علی هاشمی را دیده‌ای، همان موقع که بچه بودی آمدی سپاه سوسنگرد و کاغذهای تردد را هم هاشمی امضا کرده بود. کاغذها را دیدم که آن زمان در تردد زده بود «همراه خردسال دانش اقباشاوی» و تازه متوجه شدم او علی هاشمی است. فلاش بک زدم به خوابی که سال ۸۵ دیده بودم. شوهر عم‌ام کتاب‌های متعددی درباره علی هاشمی به من معرفی کرد و آنها را خواندم و بعد مرا با خانواده او مرتبط کرد؛ بعد از همه اینها خودم به سراغ سوزه رفتم؛ تلاشم این بود که فیلمش را بسازم.

فیهمه پناذآذر

بچه آبادان است، خوب حرف می‌زند و البته گاهی خوب هم می‌سازد؛ در فیلمسازی کوتاه، کارگردان باتجربه‌ای است و در فیلمسازی بلند و سواس خاصی دارد. خودش جنگ‌زده عیار دوران جنگ است و حالا بعد از سال‌ها، روایت

گفت وگو با دانش اقباشاوی، کارگردان فیلم «اسفند»

من یک سامورایی مرده‌ام

«اسفند» روایت تازه‌ای از جنگ را

بیان می‌کند و شخصیتی جدید و قرارگاهی که ساخته بود، برای ساختش به‌دنبال اسپانسر رفتید؟

بعد از آنکه تصمیم گرفتم فیلم را بسازم اول به سراغ حوزه هنری رفتم؛ آنها گفتند می‌خواهیم سریال «سوران» را بسازیم و من گفتم علی‌هاشمی و کار شکل نگرفت و بعد به سراغ اوج رفتم؛ آنها قبول کردند و خواستند طرح ۵صفحه‌ای برایشان ببرم. من یک برهه از زندگی شهید هاشمی را در سال‌های ۶۲-۶۱ انتخاب کردم و نامش را «برهه داستان» می‌گویم؛ فیلمنامه‌نویسی در کتاب تحقیقات، خاطرات و اندکی تخیل است. خیلی خودشکوفایی علی هاشمی «گذاشتم و در نهایت فیلم اسفند گسترش یافته همان طرح ۵صفحه‌ای است که پذیرفته شد؛ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها…

به‌عنوان کارگردان «اسفند» بیشتر خودتان را وامدار سینمای کارگردانان بزرگ جنگی‌ساز سینمای ایران می‌دانید؟ به‌خصوص که سابقه دستکاری درویش و حاتمی‌کیا را هم در کارنامه دارید؟

سال‌ها دستتیار احمدرضا درویش بودم و با ابراهیم حاتمی‌کیا کار کردم؛ اما هیچ وقت دستیار رسول ملاقلی‌پور نبودم اما خیلی با هم رفیق بودیم. یک‌بار فیلم کوتاهام را دید و اصرار می‌کرد که دستکاری نکن و به سراغ فیلمسازی برو و فیلم بساز؛ انسان عاطفی‌ای بود اما آن موقع کوچک بودم و از هر ۳ آموختم.

مستند و کتاب‌هایی از جمله «هوری»، «گمشده من» و «قرارگاه سری نصرت» و «زیر صفر مرزی» توسط مهدی افشارنیک ساخته شده، این آثار چقدر برای شناخت بهتر شهید هاشمی کمک‌تان کرده است؟

علاوه بر اینها، کتاب‌ها و مستندهای زیادی را دیدم و یکی از شانس‌هایم این بود که سال ۹۶-۹۵ سازمان اوج توسط آنفر تحقیقات مفصلی درباره علی‌هاشمی انجام داده بود؛ ۲۰۰ ساعت فایل صوتی در قالب گفت‌وگو باهمراهان و افراد مختلف؛ چرا که قرار بود سریالی ساخته شود. علاوه بر آن کتاب‌های زیادی را خواندم و فرصتی پیش آمد که روی تحقیقات تمرکز زیادی داشته باشم.

امسال مهدی جعفری هم فیلمی درباره شهید هاشمی در جشنواره دارد. حضور آقيلم در باره یک شهيد دفاع مقدس در يك جشنواره كمی عجيب به نظر می‌رسد. شما زودتر شروع کرده بودید یا مهدی جعفری که با «اشک هور» به جشنواره آمده است؟

از کوزه همان بیرون تراودم که در اوست.

ساختن فیلم بر اساس پرتز یا زندگی یک قهرمان جنگ در

جدیدی از یک قهرمان جنگ را در فیلمش نشان می‌دهد. اقباشاوی امسال با «اسفند» روایت جدیدی از ۲۰سال زندگی شهید علی هاشمی را به سینما آورده است. از سختی‌های ساختن فیلم می‌گوید و انتخاب بازیگرانش. فیلم سینمایی «تاج‌محل» و یک اپیزود از «هیپات» را ساخته و «زآپا تا» را به جشنواره‌های خارجی برده است؛ فیلمی که در ایران اکران نشد.

این سال‌ها، گاهی فیلمسازان را دچار اغراق

می‌کنند. در برهه‌ای هستسیم که باور پذیری کم شده است؛ فکر می‌کنید برای ساخت فیلم اسفند، چقدر ریسک کرده‌اید؟ ترسی نداشتید؟

شاید به‌خاطر همین ترس بود که پایم را محکم کوبیدم و اصرار کردم به تحقیق و پژوهش. در نهایت به قول هگل «پیشانی را به واقعیت بسپاریم و ادراک‌یال‌ترین تفکر رئالیستی حرف‌زدن است.» رابرت مک‌کی، استاد فیلمنامه‌نویسی در کتاب «داستان» می‌گوید: فیلمنامه خوب ترکیب تحقیقات، خاطرات و اندکی تخیل است. خیلی خودم را غرق تحقیقات کردم. با توجه به اطلاعاتی که داشتم، روابط خانوادگی و روابط در اوج، فرصت پیدا کردم افراد زیادی را ببینم و با خیلی‌ها صحبت کنم و بزرگ‌ترین شانس من گفت‌وگو با مادر علی هاشمی بود.

سبک و سیاق فیلمسازی جنگ در دهه اخیر توسط کارگردانان جوان تغییر کرده؛ با این حال همیشه حواشی وجود دارد، اینکه خانواده شهید قبل یا بعد از ساخت فیلم ناراضی‌هایی داشته‌اند؟

«الجناته فی‌الصدق»، به قول رابرت مک‌کی، دروغ هنرمند را فلج می‌کند. من این را در یک تابلو به دیوار اتاق کارم زدم. از همان اول به سراغ خانواده شهید هاشمی رفتم؛ روضه را مفصل خواندیم. همه خانواده و یارانش حرف‌هایمان را گوش دادند و انصافاً کمک کردند. تلاشم این بود که فیلم در عین حال که واقعیت‌را می‌گوید، جذابیت‌های خودش را هم داشته باشد. فیلمنامه را هم پسرش خواند و خوشش آمده بود. من هم سعی کردم در کنارشان حرکت کنم. به‌گفته مک‌کی، فیلم‌ها در خلأ ساخته نمی‌شوند، بلکه در تاریخ و جغرافیا ساخته می‌شوند. تلاش کردم که علاوه بر روح کار به تاریخ از آکسسوار گرفته تا طراحی صحنه و لباس و موقعیت‌ها وفادار باشم.

حضور شخصیت محسن رضایی در «اسفند» هم نوعی ریسک بود؟

در این‌باره هم خیره‌سری کردم، خواستیم این شخصیت‌ها را از طریق آکسسوار نشان ندیم؛ چرا که ارتباط قهرمان ما (علی هاشمی) با محسن رضایی نزدیک و در داستان پیش‌برنده بود. حضور شخصیتی مثل محسن رضایی در فیلم ضروری بود. چشم می‌رسید و دست‌کار می‌کرد. در نهایت با محسن رضایی جلسه‌ای گذاشتم. خاطرات را کامل‌گفت و منعی هم برای همکاری نداشت.

از انتخاب خیام وقار کاشانی برای بازی در نقش محسن رضایی بگوئید؟

سال‌ها با خیام وقار کاشانی رفیق بودم و همکاری داشتم و در یک تله‌فیلم پلیس کار کردم. خیام در زمان ساخت «اسفند» گفت از روی رفاقت می‌خواست باشد و نقشی فرعی به او دادیم. در دفتر



به‌دنبال بازیگر نقش رضایی بودیم؛ خود خیام به همه رنگ می‌زد، دفتر خلوت شده بود. مانده بود و کمک می‌کرد. نگاهش کردم خیلی می‌توانست شبیه محسن رضایی باشد. به او چیزی نگفتم؛ از چند نفر خواستم نظرشان را بدهند و آنها هم تأیید کردند. گفتم خودم محسن رضایی باش و گرم و لباس و تست زدیم و ماهرانه کار کرد. تحمل بالایی داشت.

موقع انتخاب بازیگر به حضور ستاره‌های فک نکردید؟ بازیگرانی که حضورشان شاید به سرنوشت اقتصادی «اسفند» یاری می‌رساند؛ مثلاً بهتر نبود نقش اول شما شناخته‌شده‌تر باشد؟ وقتی تحقیقات تمام شد، قبل از نگارش فیلمنامه به این فکر کردم که‌وقتم را تلف نکنم و آیا بازیگری پیدا می‌شود که نقش علی‌هاشمی را بازی کند. متوجه رضا مسعودی شدم، او تمام خصلت‌ها را داشت؛ خصلت‌های درونی رفتاری و اینکه عرب‌زبان است، خوب و با استعداد بود، سال‌ها دستتیار کیاوش عیاری بود و کار رئالیستی را خوب بلد بود. آدم ساکت به‌شدت باهوش و مهربانی بود و البته اصلا به او نمی‌خورد که فرمانده باشد اما برنامه‌ریز توانایی بود؛ این ویژگی را در فیلم «رستاخیز» از او دیده بودم. اصالت برایم مهم بود. این خصیصه را داشت. درست است که به قول هیچکاک، ستاره او درسی است برای فیلم. من این حرف را باور دارم اما این فیلم به‌اصالت نیاز داشت. دست‌خدا و مردم است. در این طرف و مدیوم سینما در سال ۱۴۰۳ نهایت تلاشم را کردم؛ چه‌بسا بعد از این بشود فیلم‌های بهتری بسازم یا نه‌سازم.



منوه ۵۸. اهل آبادان

به لحاظ دراماتیک، ایده ساخت فیلم «اسفند» از دوران بیگی‌ام شکل گرفت؛ من متولد ۵۸ و اهل آبادان هستم و در واقع یک جنگ‌زده تمام عیار و از خانواده‌دور که عرب و بختیاری-فارس‌زبان. یک‌سال و نیم داشتم که جنگ‌زده شدم و خانه‌مان خراب شد و از همان کودکی به اصفهان رفتم. اما تمام خانه و زندگی‌مادر آبادان ماند. می‌گفتند امروز با فردا جنگ تمام می‌شود. اما هیچ اتفاقی نیفتاد؛ عمو شوهر عمه‌ای داشتم که همچنان در آبادان ماندند. عمویم را «روزی» صدا می‌زدند که نامش عبدالرزاق بود؛ همیشه صورتش را می‌تراشید و وقتی پدرم جو‌بای کار و بارش می‌شد، می‌گفت در جیبه است و پدرم می‌گفت در جیبه چه می‌کنسی، ریش‌هایت را می‌تراشسی یا تو کاری ندانند؟ او می‌گفت و ما باور نمی‌کردیم. شوهر عم‌ام در بخش تبلیغات بود. مادرم اصرار داشت که وسایل خانه را از آبادان بیآوریم. آن زمان رفتن به آبادان و دیگر شهرها نیاز به کارت تردد داشت و با هماهنگی قرار شد به آبادان برویم و وسایل خانه را بیآوریم. از اصفهان به سمت خوزستان رفتم و ما را به منطقه سوسنگرد بردند. نام است که هویزه با خاک یکسان شده و تنها یک مسجد با‌گنبد آبی باقی‌مانده بود. اما در سوسنگرد من به‌عنوان یک بچه، خاطر‌های خوبی دارم؛ اینکه در میان سپاهیان حضور داشتمم و خوش می‌گذشت. وسایل خانه را بار کامیون کردم و به اصفهان آوردم و بعد از آن عم‌سال طول کشید که جنگ تمام‌شود و با همان وسایل به آبادان بازگشتم.

بیا وبنگر

راه‌وپیراه



ناهید پیشپور

جشنواره فیلم فجر در دوره‌های دوم و سوم برگزاری اش با تغییرات به‌وجود آمده در وزارت ارشاد و معاونت سینمایی و شاید مهم‌تر از همه با تأسیس بنیاد سینمایی فارابی، با آنچه در دوره اول رخ داد کاملاً متفاوت بود. جشنواره‌ای که برای تقویت سینمای ایران که در پلاتکلیفی و آشفتمی به سر می‌برد کرکره فیلم خارجی را پایین کشید تا تمرکز بر فیلم ایرانی شود.

کمیسا شدن فیلم قابل‌تماشا در جشنواره‌های دوم و سوم، احتمالاً یکی از دلایلی بود که باعث شد راه‌فیلم خارجی در جشنواره چهارم باز شود. مسئله دسترسی دشوار به فیلم‌های هنری خارجی، از بحران فرصت آفرید و برای فیلم فجر تماشاگران مشتاقی به همراه آورد که برای دیدن فیلم برنده نخل طلای کن، سر و دست می‌شکستند. در بهمن ۱۳۶۴ نمایش فیلم «راه» یلماز گونی که به تازگی نخل طلای کن را برده بود؛ در بخش «جشن‌انداز سینمای آسیا» یک اتفاق مهم برای دوستداران سینما بود. «راه» فیلم محبوب طیفی از منتقدان دهه ۱۳۶۰ که هنوز وفادار به تعهد اجتماعی بودند، نخستین بار در این جشنواره دیده شد. کنارش باید به چند فیلم مهم بخش «نمایش‌های ویژه» اشاره کرد که به علایق دوستداران سینمای هنری اروپا پاسخ می‌داد؛ از «سه برادر» فرانچسکو رزی و «پدرسالار» برادران تاوینی تا «مرد آشین» آندره وایدا و «بیتز کارل‌دو» ورنر هر تسوگ. در فاصله بهمن ۱۳۶۱ تا بهمن ۱۳۶۴ فعالیت ویدئوکلپ‌ها ممنوع و امکان تماشای فیلم خارجی محدود شده بود و دیدن هر محصول متفاوتی از آنچه در دایره اکران عمومی قرار داشت، حکم درجه‌ای به سینمای جهان را داشت. یک سال بعد و در جشنواره پنجم، بخش «نمایش‌های ویژه» سا‌حضور فیلم‌هایی چون «قلب» لوییجی کومچینی، «۱۹۸۴» مایکل ردفورد، «دانتون» آندره وایدا و «بیا وبنگر» الم کلیموف باسختگوی بخشی از عتش دوستاران سینمای جهان بود.در میانه‌های دهه ۶۰، اگر هم دست‌رنسی به شبکه زیرزمینی فیلم‌ها وجود داشت، معمولاً در بساط «فیلمی» محترم، باسپاه و سفیدهای قبل از انقلاب یافت می‌شد. با فیلم‌های کلاسیک اغلب آمریکایی و محصولات سینمای هند، در میانه «دلچاپ آتش» و «شعله»، به ندرت جایی برای فیلم‌های هنری روز سینمای اروپا یافت می‌شد و نهایت به روز شدن بساط فیلم کرآه‌ای، قرار گرفتن مجموعه «راکی» و «مبو» در کنار بود اسپنسر بود. در چنین شرایطی فیلم‌هایی که ماهنامه فیلم در مطالبی گذرا به آنها اشاره کرده بود، مخاطبان خاص خودش را داشت؛ مخاطبی که بیشتر فیلم‌های ایرانی آن دوران را نمی‌بینند و دنبال برگزیده‌های کن، ونیز و لو کارنو بود.